

روش امام صادق^ع در تفسیر عقلانی قرآن کریم

* محسن رفیعی
** معصومه شریفی

چکیده

روش تفسیر عقلی، از جمله روش‌هایی است که در کنار سایر روش‌ها - همچون روش تفسیر قرآن به قرآن و روش تفسیر قرآن به سنت - برای تبیین و تفسیر آیات قرآن به کار می‌رود. قرآن کریم، در بردارنده برهان‌های عقلی است و در بسیاری از آیات، انسان‌ها را به تفکر، تعقل و تدبیر دعوت نموده است. بهره‌گیری از عقل قطعی و قرایین قطعی برای تفسیر آیات قرآن، ریشه در سنت رسول خدا^ع و اهل‌بیت^ع دارد. امام صادق^ع نیز - به عنوان جزئی از خاندان وحی - از استدلال‌های عقلی، برای تبیین و تفسیر قرآن کریم استفاده نموده که نمونه‌های بسیاری از آن در میان روایات تفسیری آن حضرت یافت می‌شود.

واژگان کلیدی

امام صادق^ع، عقل، روش تفسیری، روش تفسیر عقلی.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان - پردیس آیت‌الله طالقانی قم.

d.r-mohsen-refiee@yahoo.com

**. عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان - پردیس حضرت معصومه^ع قم.

d.r-sharifi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۷

طرح مسئله

از جمله روش‌های تفسیر قرآن، «روش تفسیر عقلی» است که در کنار سایر روش‌ها، از جایگاهی ویژه برخوردار است. با بررسی روایات تفسیری امام صادق^{علیه السلام}، درمی‌یابیم که آن حضرت، جایگاهی ویژه برای «عقل» قائل بوده و افزون بر استفاده از خود قرآن و سنت برای تفسیر قرآن، از استدلال‌های عقلی نیز در تبیین و تفسیر آیات، بهره برده است.

روش تفسیر عقلی، ریشه در خود قرآن کریم و سنت رسول خدا^{علیه السلام} و اهل‌بیت^{علیهم السلام} دارد و امام صادق^{علیه السلام} نیز - که یکی از آن بزرگواران است - از این روش در تفسیر قرآن استفاده کرده است.

عقل در روایات امام صادق^{علیه السلام}، جایگاهی ویژه دارد. آن حضرت، عقل را چیزی می‌داند که خداوند بهوسیله آن، پرستش می‌شود (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۱، باب عقل و جهله) و عاقل را کسی می‌داند که دین دار است (همان: ۱۲) و پاداش اعمال افراد را به اندازه عقلشان می‌داند (همان) و بر این باور است که عقل مساوی با نور خداوند است. (همان: ۲۴ - ۲۳) ایشان، عقل را حجت میان بندگان و خداوند می‌داند (همان: ۲۹) و معتقد است که عقل، راهنمای مؤمن است. (همان)

نگرش‌ها به روش تفسیر عقلی، با توجه به نگرش‌ها به «عقل» در مذاهب اسلامی (امامیه، اشاعره و معتزله) متفاوت است. امامیه و معتزله - با تفاوت‌هایی - عقل را معتبر شمرده، راهی به سوی علم قطعی می‌دانند.^۱ این در حالی است که اشاعره - در اهل‌سنّت - و برخی اخباریان^۲ (ر.ک: حکیم، ۱۹۷۹: ۲۹۹ - ۲۹۷) - در شیعه - منشأ تکلیف را حکم شارع دانسته، اعتباری برای عقل قائل نیستند. شیعه امامیه، جایگاهی ویژه برای «عقل» قائل است و آن را طریقی برای رسیدن به علم قطعی به شمار می‌آورد^۳ و برای تفسیر عقلی، معیارها و ضوابطی ویژه ترسیم کرده است.^۴

۱. به معتزله نسبت داده‌اند که عقل را حاکم می‌دانند و حکم عقل را بر شرع، مقدم می‌دانند. در صورتی که واقعیت، برخلاف این نسبت است؛ زیرا آنان، استقلال عقل در حکم را بدون شرع، اراده نکرده‌اند؛ بلکه - همچنان که به آنان نسبت داده‌اند - عقل را طریقی برای رسیدن به علم می‌دانند. (ر.ک به: الصیر، ۱۴۱۳؛ عبدالحمید، ۱۹۸۹: ۸۴ - ۸۵، مبحث «سیر تطور عقلی»)

۲. به نظر می‌رسد اوج مشاجرات اشاعره با معتزله پیرامون عقل، در مبحث «حسن و قیح» ظهور پیدا می‌کند که اشاعره - برخلاف معتزله - معتقد‌ند عقل، ذاتاً دلالت بر حسن و قیح چیزی نمی‌کند؛ بلکه منوط به نظر شرع است. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک به: ابن‌میمون، ۱۴۰۷: ۵۴۰ - ۴۹۰.

۳. اینان ادله حجت را کتاب، سنت و عقل می‌دانند. ر.ک به: مظفر، ۱:۱۳۸۱ / ۳۰۴ - ۲۹۵.

۴. وی معتقد است که برخی اصولیان و فقیهان، دلیل عقل را در برابر کتاب و سنت قرار نداده‌اند. شیخ مفید نیز، دلیل عقلی را از ادله احکام نمی‌داند و تنها کتاب و سنت پیامبر^{علیه السلام} و اقوال امامان^{علیهم السلام} را از ادله احکام می‌داند. (ر.ک به: مظفر، ۱۳۹ / ۲: ۱۳۸۱)

۵. برای آگاهی بیشتر از معیارها و ضوابط تفسیر عقلی، ر.ک به: سیوطی، ۱۳۷۶ / ۲: ۵۷۲ - ۵۷۰ و ۵۸۵ - ۵۸۳.

در این نوشتار، در پی آنیم تا روش امام صادق ع را در بهره‌گیری از استدلال‌های عقلی برای تبیین و تفسیر آیات قرآن مورد بررسی قرار دهیم.

تاریخچه روش تفسیر عقلی

درباره پیشینه بهره‌گیری از روش تفسیر عقلی، باید اظهار داشت که این روش، ریشه در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد. با مراجعه به قرآن کریم، در می‌یابیم که برخی آیات، در بردارنده برهان‌های عقلی است؛ مانند آیه: «أَوْ كَانَ فِيهَا إِلَّا اللَّهُ لَفْسَدَتَا» (انبیاء / ۲۲) که درباره یگانگی خداوند در تدبیر جهان است؛ و یا آیه «لَا تُذَرُّكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام / ۱۰۳) که بیان‌گر نادیدنی بودن خداوند است؛ و یا آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» (حدید / ۳) که بیان‌گر آغاز و انجام و ظاهر و باطن بودن خداوند به طور همزمان است. نیز بسیاری از آیات، انسان‌ها را به تفکر، تعقل و تدبیر در قرآن واداشته است. (نحل / ۴۴؛ محمد / ۳۴؛ ص / ۳۹؛ نساء / ۸۲؛ یوسف / ۲) در این باره، در مبحث «امام صادق ع و نمونه‌هایی از روش تفسیر عقلی» به تفصیل بحث خواهد شد.

با بررسی سیره تفسیری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز در می‌یابیم که آن حضرت از روش تفسیر عقلی استفاده می‌کرده و کیفیت اجتهاد عقلی در فهم نصوص وارده از آیات قرآن یا سنت را به اصحاب خویش آموخته است. (عبدالحمید، ۱۹۸۹: ۹۸؛ ایازی، ۱۴۱۴: ۴۱ - ۴۰)

نیز با مراجعه به روایات امام صادق ع و سایر اهل بیت ع نمونه‌هایی از تفسیر عقلی را می‌توان یافت. به عنوان مثال: ابن‌اذینه، از امام صادق ع نقل می‌کند که حضرت درباره این سخن خداوند متعال «مَا يَكُونُ مِنْ تَجْوِيَ ثَلَاثَةٌ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٌ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» (مجادله / ۷) فرمود: او یکتا، و ذاتش یگانه و از خلقتش جداست؛ و خود را این‌گونه توصیف کرده است: «وَ هُوَ بَكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ»؛ (شوری / ۱۱) او به همه چیز محیط است با زیر نظر داشتن، احاطه و قدرت؛ به اندازه ذرّه‌ای نه سبکتر و نه سنگین‌تر از آن؛ نه در آسمان و نه در زمین، چیزی از علم او پنهان نیست؛ از نظر احاطه و علم، نه از نظر ذات و حقیقت؛ زیرا اماکن به چهار حد (راست، چپ، جلو و عقب) محدود و مشتمل است؛ اگر از نظر ذات و حقیقت باشد، لازم می‌آید که دربرگیرد.^۱

و نیز عبدالله بن قیس نقل می‌کند: از امام رضا ع شنیدم که می‌فرمود: «بَلْ يَدَاهُ

(نوع هشتادوهشتم)، عمید زنجانی، ۱۳۶۶: ۲۱۵ - ۲۰۹؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۷۱ - ۱۷۰؛ علوی مهر، ۱۳۸۱: ۱۶۹ - ۱۶۸؛ رجبی، ۱۳۸۵: ۳۰۵ - ۲۴۵

۱. کلینی، بی‌تا: ۱/۱۷۲، ش. ۵.

مَبْسُطَتَانِ» (مائده / ۶۴) عرض کرد: آیا خداوند این‌گونه دارای دو دست است - و با دستانم به دستان امام علیه السلام اشاره کردم - ؟ فرمود: نه؛ اگر این بود، مخلوق بود. (حویزی، ۱: ۱۴۱۵ / ۱۴۵۰ ش ۲۷۹) در این حدیث، حضرت با استفاده از نیروی عقل، به تفسیر صحیح آیه پرداخته، وجود دست مادی را برای خداوند متعال نفی کرده و می‌فرماید که جسم بودن خداوند مستلزم مخلوق بودن اوست و خداوند منزه از این صفات است. از این روایت و روایت‌های دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که مقصود از دست خدا، قدرت اوست.^۱

برخی دانشمندان بر این باورند که روش عقلی در تفسیر قرآن از دوره تابعان شروع شد (معرفت، ۱۳۸۵ / ۲: ۲۲۴؛ همو، ۱: ۱۳۸۶ / ۲: ۸۰۱) و در قرن‌های بعد - خصوصاً توسط معتزله - اوج گرفت. در شیعه نیز تفسیرهای عقلی از جمله: تفسیر قرآن کریم ملاصدرا، القرآن و العقل نورالدین اراکی، التبیان شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ ق) و مجمع البیان شیخ طبرسی (م. ۵۴۸ ق) تألیف شد. نیز در اهل‌سنّت، تفسیر کبیر فخر رازی، حاصل توجه به این روش است.

روش تفسیر عقلی، در دو قرن اخیر، رشد و شکوفایی بیشتری کرد که تفسیر المیزان علامه طباطبائی و ... در شیعه، و تفسیر روح المعانی اثر آلوسی (م. ۱۲۷۰) و المتنار از رشید رضا (۱۹۳۵ - ۱۸۶۵ م) ... در اهل‌سنّت نتیجه آن بود. (ر. ک: رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۴۶ - ۱۴۴)

مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به مباحث اصلی، نگاهی گذرا به مفاهیم «تفسیر»، «عقل»، «روش»، «روش تفسیری» و «روش تفسیر عقلی» می‌اندازیم.

۱. تفسیر

واژه «تفسیر» مصدر باب تعییل، از ماده «ف. س. ر» است. واژه‌شناسان، «فسر» را در این معانی دانسته‌اند: بیان (فراهیدی، ۹: ۱۴۰۹؛ ۷: ۲۴۷؛ ابن‌فارس، ۲: ۱۴۰۷؛ جوهری، ۱: ۱۴۰۷؛ ۷: ۷۸۱)

۱. برخی مسلمانان، با استناد به برخی آیات قرآن، برای خداوند متعال قائل به «وجه»، «یدین»، «نفس»، «مجی»، «رضاء»، «محبّة»، «غضّب»، «سخط» و «کراهة» هستند. (ر.ک به: عثیمین، بی‌تا: ۳۹ - ۳۴؛ همو، ۱۴۰۴: ۱۱۸؛ عزیزة الکیالی، ۱۴۲۲: ۳۴ - ۳۳؛ کورانی، ۱۳۷۹) روایت‌های بسیاری درباره نفی شیء بودن خدا، عرش، کرسی و مادی و مکان داشتن خدا، با استفاده از استدلال‌های عقلی، از اهل‌بیت علیهم السلام به ما رسیده است. (ر.ک به: حوزی: ۱: ۱۴۱۵ / ۱: ۴۹۴ و ۳: ۷۰۶؛ ۳: ۴۸۳ / ۴: ۴۰۸)

ابن منظور، ۱۴۰۵: ۵ / ۵۵؛ فیومی، ۱۴۲۰: ۲۴۵؛ ابانه (فیروزآبادی، ۱۴۲۴: ۲ / ۲۱۰؛ زبیدی، بی‌تا: ۳ / ۴۷)؛ بیان و توضیح دادن شیء (ابن‌فارس، ۱۴۲۲: ۸۱۸؛ فیومی، ۱۴۲۰: ۲۴۵؛ مصطفوی، ۱۴۱۶: ۹ / ۸۶)؛ پیدا و آشکار ساختن امر پوشیده (کشف المغطی) (ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۵ / ۵۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۴: ۲ / ۲۱۰؛ زبیدی، بی‌تا: ۳ / ۴۷)؛ کشف معنای معقول (همان)؛ اظهار معنای معقول (راغب، ۱۴۰۴: ۳۸۰)؛ نظر کردن طبیب به آب و یا ادرار بیمار برای بی‌بردن به بیماری (فسر یا تفسرة) (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷ / ۲۴۸؛ جوهري، ۱۴۰۷: ۲ / ۸۷۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۴: ۲ / ۲۱۰؛ زبیدی، بی‌تا: ۳ / ۴۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۸۰).

دانشمندان از دیرباز، تعریف‌های گوناگون از «تفسیر» ارائه کرده‌اند. تفسیر را در اصطلاح می‌توان این گونه تعریف کرد: «زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است» و یا «کوشش برای آشکار ساختن معنا و مقصود آیات، و تلاش برای زدودن ابهام از چهره مشکل آیات قرآن». (ر.ک به: معرفت، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۹؛ طبرسی، ۱۴۲۶: ۱ / ۱۶؛ زرکشی، ۱۳۷۶: ۲ / ۱۴۹؛ سیوطی، ۱۳۷۶: ۲ / ۵۵۰ و ۵۵۲؛ خوبی، ۱۴۱۸: ۳۹۷؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۴۰) در این گونه تعریف، ابهام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است، کوشش برای آشکار ساختن معنا و مقصود آیات، و تلاش برای زدودن ابهام از چهره مشکل آیات قرآن است.

۲. عقل

واژه «عقل» در لغت به معنای امساك، نگهداري و منع است. عقل را از اين جهت عقل گفته‌اند که از قول و فعل ناپسند، بازدارنده است. (ابن‌فارس، ۱۴۲۲: ۶۴۷) «عقل البیغ» یعنی هر آنچه شتر را از سرکشی باز می‌دارد. (مصطفوی، ۱۴۱۶: ۸ / ۱۹۶)

در بحث روش تفسیر عقلی، گاهی مراد از عقل، عقل فطری (نیروی فکر و قوه ادراک و تعقل انسان) است. در این صورت، تفسیر عقلی و اجتهادی، به یک معنا استعمال می‌شود. گاهی مراد از عقل، عقل اکتسابی (مدرکات عقل) است که به عنوان قرایین یا دلایل عقلی در تفسیر قرآن مورد استفاده قرار می‌گیرد. حکم نظری عقل در ملازمات و عقل برهانی نیز از همین باب است. (رضایی اصفهانی، ۱۴۴: ۱۳۸۵)

۳. روش

واژه «روش»، اسم مصدر و معادل «منهج» - در زبان عربی - و به معنای «مطلق راه» (ابن‌فارس، ۱۴۲۲: ۹۶۴ (نهج)) یا «راه روش» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳ / ۳۹۲؛ فیومی، ۱۴۲۰: ۳۲۲؛ مصطفوی، ۱۴۱۶: ۱۲ / ۲۵۹ (نهج)) است. نیز روش را در عربی، به معنای قانون، طرز، قاعده، ذهاب، معتبر، رواق، طریق و شاعر دانسته‌اند. (تونجی، ۱۳۷۷: ۳۰۲)

۴. روش‌های تفسیری

وازگان «روش‌های تفسیری»، معادل «المناهج التفسيرية» - در عربی - و موصوف و صفت است. برای اصطلاح «روش‌های تفسیری»، تعریف‌های بسیار شده است که ارائه و بررسی همه آنها در این نوشتار نمی‌گنجد. روش‌های تفسیری را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: «بهره‌گیری از منابع خاص، با کمک ابزار مورد نیاز در تفسیر، برای روشن ساختن معانی و مقاصد آیات قرآن».^۱

باید اذعان داشت که تفسیر عقلی و کلامی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد. تفسیر کلامی از آن جهت که معمولاً با استدلال‌های عقلی همراه است، شبیه تفسیر عقلی است؛ ولی از آن جهت که متأثر از باورهای مذهبی و تخصص‌ها و علایق شخصی مفسر است، گرایش (التجاه)^۲ نامیده می‌شود و نه روش (منهج). تردیدی نیست که اگر هر تفسیری - اعم از اینکه قرآن به قرآن، قرآن به سنت، عقلی، علمی و اشاری باشد - بر پایه مغالطه، وهم، و تحمل آرای شخصی باشد، اساساً نه تفسیر است و نه روش؛ بلکه نوعی «تفسیر به رأی» خواهد بود.

۵. روش تفسیر عقلی

با توجه به آیچه بیان شد، «روش تفسیر عقلی» را این‌گونه می‌توان تعریف کرد:

روش تفسیر عقلی، به روشهای گفته می‌شود که با استفاده از عقل برهانی و قراین عقلی - به عنوان یک منبع، و نه صرفاً در نقش «مصباح» و «ابزار» - برای کشف احکام شرعی، معارف و حقایق آیات قرآن به کار می‌رود. (برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۸ / ۱: ۱۶۹ - ۱۷۴؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۴۴)

بدیهی است که اگر عقل فرزانه و تیزبین، با تفطّن از شواهد داخلی و خارجی، معنای آیه‌ای را از جمع‌بندی آیات و روایات دریابد، در این صورت، عقل، نقش «مصباح» دارد و نه بیش از آن. چنین تفسیر عقلی مجتهدانه، چون از منابع نقلی تحقیق یافته، جزو «تفسیر به مؤثر» محسوب می‌شود، نه تفسیر عقلی. ولی اگر تفسیر با استنباط برخی از مبادی تصوّری و تصدیقی، از منبع ذاتی عقل برهانی و علوم متعارفه صورت بپذیرد، در این صورت، عقل، نقش «منبع» خواهد داشت و نه صرف مصباح. (ر.ک به: جوادی آملی، ۱۳۷۸ / ۱: ۱۷۰)

۱. برای آگاهی بیشتر از تعریف و تفاوت میان منبع و ابزار؛ ر.ک به: رجبی، ۱۳۸۵: ۱۶۸ - ۲۴۸؛ شریفی، ۱۳۹۰: ۲۵ - ۲۴.

۲. برای آگاهی بیشتر از مفهوم «گرایش»، ر.ک به: رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۲۳ - ۲۲؛ مؤدب، ۱۳۸۵: ۱۶۵؛ بابایی، ۱۳۸۱: ۱۱۹؛ ایازی، ۱۴۱۴: ۳۱ - ۳۲؛ شاکر، ۱۳۸۱: ۵۰ - ۴۷؛ ابوظیره، ۱۴۱۴: ۲۳.

امام صادق علیه السلام و نمونه‌هایی از «روش تفسیر عقلی»

پیش از این گذشت که روش تفسیر عقلی از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت این موضوع به حدی است که خداوند متعال نیز در قرآن کریم، در مواردی، از برهان‌های عقلی برای بیان مطالبی استفاده کرده است. به عنوان نمونه، از آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آيَةٌ إِنَّ اللَّهَ لَفَسَدَهَا» (آل‌بیان / ۲۲) به دست می‌آید که خداوند متعال در این آیه، میان وجود معبودهایی جز خدا، با فساد جهان، ملازمه برقرار کرده است و با برهان عقلی - که به «برهان تمانع» معروف است - به اثبات توحید و یگانگی خداوند پرداخته است. ولی در توضیح ملازمه یادشده، سخنی به میان نیاورده است. در اینجا عقل با استفاده از داده‌هایی که در اختیار دارد، می‌تواند تبیینی معقول و متقن از این ملازمه ارائه دهد و از این راه، مفسر را به فهمی دقیق‌تر و کامل‌تر از آیه، یاری رساند.

«الله» به معنای معبود و موجود شایسته پرستش است. موجودی شایسته پرستش است که رب باشد. مریوب هر رتی، تنها به رب خویش وابسته است. اگر همه موجودات دیگر از بین بروند، او بدلیل وابستگی تمام به رب خویش، نایابیدار می‌ماند.

از سوی دیگر، پدیده‌های این جهان کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند. حال اگر «الله»‌های متعددی غیر از خدا می‌بود، باید هر یک یا هر دسته از موجودات این جهان، کاملاً مستقل از پدیده‌های دیگر و تنها به رب خود وابسته باشند؛ در نظام موجود که همه بهم وابسته‌اند، مستقل شدن هر یک از دیگری، مستلزم فساد دیگری است؛ پس در این نظام نمی‌تواند الله‌های متعددی وجود داشته باشد. این تبیین متقن و معقول که در پرتو بهره‌گیری از عقل صورت پذیرفته، در روایات نیز با عنوان «اتصال التدبیر و تمام الصنع» از آن یاد شده است. شیخ صدوق، با إسناد خویش، از هشام بن حکم نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه دلیلی وجود دارد که خداوند، یگانه است؟ فرمود: «اتصال التدبیر و تمام الصنع؛ كما قال عزوجل لـ『لَوْ كَانَ فِيهِمَا آيَةٌ إِنَّ اللَّهَ لَفَسَدَهَا』».^۱

اهل بیت علیه السلام و از جمله امام صادق علیه السلام نیز به پیروی از رسول خدا علیه السلام به شیوه تفسیر عقلی توجه کرده‌اند. از مجموع روایات تفسیری امام صادق علیه السلام به دست می‌آید که آن حضرت به‌طور مکرر در تبیین آیات گوناگون، خصوصاً آیات متشابهی که در ظاهر به مباحثی چون «عرش، کرسی، رؤیت خداوند، جسمانیت خدا، تصور صورت برای باری تعالی، نجوای خداوند با بندگان، افسوس خوردن خدا» و ... پرداخته، با استفاده از برهان‌های عقلی، آیات را بر خلاف ظاهر حمل کرده، به عدم جسمانیت و

۱. ر.ک به: صدوق، ۱۳۸۷: ۲۵۰؛ حر عاملی، ۱۴۱۸: ۱؛ ۱۳۵: مجلسی، ۱۴۰۳: ۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۶: ۳۳۴؛ حوزی، ۱۴۱۵: ۳/ ۴۱۸، ش ۲۷. برای آگاهی بیشتر از این بحث، ر.ک به: رجبی، ۱۳۸۵: ۲۲۹ – ۲۳۸.

تشبیه خداوند به مخلوقات، حکم نموده است.

اکنون به بیان گونه‌های تفسیر عقلی امام صادق علیه السلام می‌پردازیم.

۱. استدلال بر یگانگی خداوند

روایت اول: هشام بن حکم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «چه دلیلی هست که خداوند یگانه است؟»، امام علیه السلام فرمود: «پیوستگی تدبیر و کامل بودن پدیدآوری؛ همچنان که خداوند عزوجل می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». (انبیاء / ۲۲؛ ر.ک: حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۱۸، ش ۲۷) روایت دوم: از امام صادق علیه السلام نقل شده که درباره آیه ۲۲ سوره انبیاء فرموده است:

اگر همراه با خداوند، معبدی دیگر می‌بود؛ هر آینه، هر معبدی، به آنچه آفریده بود، متمایل می‌گشت؛ و برخی از آنها بر برخی دیگر، برتری می‌یافتد؛ و هر یک از آن دو معبد، آن دیگری را فاسد می‌کرد. (همان: ۴۱۹، ش ۳۰)

روایت سوم: حویزی، ذیل تفسیر آیه ۲۲ سوره انبیاء آورده است: هشام بن حکم می‌گوید:

زندیقی نزد امام صادق علیه السلام آمده، سخنانی گفت، امام علیه السلام به او فرمود:

سخن تو از این چند حالت خارج نیست: آنان دو خدا هستند که یا هر دو قدیم و قوی‌اند؛ یا هر دو ضعیف‌اند؛ یا یکی از آنها قوی، و دیگری ضعیف است. پس اگر هر دو قوی باشند، هیچ‌یک از آن دو، دیگری را دفع نمی‌کند تا به تنها بی، به تدبیر بپردازد. و اگر گمان کردی که یکی از آنان قوی، و دیگری ضعیف است؛ همچنان که می‌گویی، به دلیل عجز آشکار در دومی، ثابت می‌شود که خداوند، یکی است. و اگر گفتی: آنها دو نفرند، خارج از این نیست که هر دو، از هر جهت اتفاق داشته باشند؛ یا از هر جهت اختلاف داشته باشند؛ پس اگر دیدیم که آفریده‌ها منظم‌اند، و کشتی‌ها [بر روی آب] جاری‌اند، و شب و روز و خورشید و ماه در پی هماند؛ صحّت، تدبیر و گرد هم آمدن امور، دلالت بر این دارد که تدبیر‌کننده، یکی است. سپس اگر ادعای کنی که دو تا هستند، لازم می‌آید که بهناچار، شکافی میان آنها ایجاد شود تا دو تا باشند؛ پس این شکاف سومین از آن دو خواهد بود که از قدیم با آنها بوده است؛ در این صورت، ناچار به پذیرش سه تا می‌شود. پس اگر ادعای سه خدا بکنی، آنچه را که درباره آن دو گفتیم، بر تو لازم می‌آید؛ به گونه‌ای که میان آن دو، دو شکاف پدید می‌آید که می‌شود پنج تا؛ سپس این روند، تا بی‌نهایت ادامه دارد. (همان: ۴۱۸ – ۴۱۷، ش ۲۶)

۲. استدلال بر عدم افسوس خوردن خداوند

حمزة بن بزیع نقل می کند که امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «فَلَمَّا آسَفُونَا إِنْكَمَّا مِنْهُمْ» (زخرف / ۵۵) فرمود:

خداوند مانند ما افسوس نمی خورد؛ بلکه دوستانی برای خویش آفریده که آنان افسوس می خورند و خشنود می گردند. ایشان آفریده و تربیت شده‌اند. خداوند، خشنودی آنان را خشنودی خود، و خشم آنان را خشم خود قرار داده؛ زیرا ایشان را مبلغان خود و دلالت‌کنندگان به سوی خود قرار داده است؛ به همین دلیل است که به این مقام رسیدند.

معنای آیه این چنین نیست که افسوس، دامن‌گیر خدای متعال گردد، همان‌گونه که دامن‌گیر مخلوق شود؛ بلکه معنایش چنان است که می فرماید: «من أهان لي ولأ فقد بارزني بالمحاربة و دعاني إليها؛ هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند، آشکارا به پیکار من آمد، مرا به مبارزه خوانده است» و می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ» (نساء / ۸۰) و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ». (فتح / ۱۰)

پس همه این موارد و شبیه آنها، همان است که بیان شد. همچنین است خشنودی، خشم و سایر صفات. اگر قرار باشد افسوس و دلتگی، دامن خدا را بگیرد؛ درصورتی که خودش آفریننده و پدیدآورنده آن دو (افسوس و دلتگی) است، روا باشد دارنده چنین دیدگاهی بگوید روزی خواهد آمد که خدای پدیدآورنده، نابود گردد؛ زیرا اگر خشم و دلتگی بر او وارد شود، دگرگونی نیز بر او وارد خواهد شد؛ و چون دگرگونی بر او عارض شود، از نابودی در امان نخواهد بود. در این صورت، میان پدیدآورنده و پدیده، قادر و مقدور و خالق و مخلوق، تفاوتی نباشد. خداوند از چنین گفتاری، بسیار برتر است؛ بلکه آفریننده همه چیز است، بدون آنکه به آنها نیازی داشته باشد؛ و چون بی نیاز است، اندازه و چگونگی درباره‌اش محال است. (کلینی، بی‌تا: ۱۹۷، ۱۹۸، ش ۶)

مشاهده شد که امام صادق علیه السلام، با استدلال‌های عقلی، صفاتی همچون افسوس، دلتگی، خشنودی، خشم و ... را از خداوند به دور داشته؛ زیرا این‌گونه صفات، از ویژگی‌های آفریده‌های است؛ و نه آفریدگار. ملاصدرای شیرازی، برای این جمله از روایت «و چون دگرگونی بر او عارض شود، از نابودی در امان نخواهد بود»، چهار دلیل اقامه کرده است:

یک. افسوس، خشم، دلتگی و مانند اینها، کیفیاتی است که قابل اشتداد است و لازمه اشتداد، تضاد است و دو چیز متضاد، فاسدشدنی و از بین رفتگی است. مثلاً وقتی آب در گرمی شدت می کند،

آب بودنش از میان می‌رود و بخار و هوا می‌شود؛ و همچنین هوا چون در سردی، شدت کند، منقلب به آب می‌شود و هوا بودنش از میان می‌رود؛ و نیز انسان چون خشمش شدت کند یا ترسش به نهایت درجه برسد، می‌میرد.

دو. هر چیز متغیری را مغایری از ذات خود لازم است؛ زیرا با برهان ثابت شده است که چیزی از ناحیه ذات خود به حرکت درنیاید و هر چیز که مغایری داشته باشد، آن مغایر در آن تصرف کند و بر آن غالب و مسلط باشد و بر نابود کردن آن قدرت دارد.

سه. هر چیز متغیری، مرکب از دو امر است که به سبب یکی بالفعل است و به سبب دیگری بالقوه؛ زیرا که مجال است فعلیت و قوه در چیزی، یک جهت و یک سبب داشته باشد و وجود و عدم چیزی، علت واحد داشته باشد؛ زیرا که قوه نوعی از عدم است و معلوم است که هر مرکبی قبل انحلال و زوال است. چهار. چیزی که قوه غیر متناهیه دارد، چیزی دیگر در او تأثیر نکند و او از شیئی متأثر و منفعل نگردد؛ زیرا ضعیف در برابر قوی نتواند مقاومت کند تا چه رسد که بر او غلبه یابد و آن قوی در قوت غیر متناهی باشد؛ و عکس نقیض جمله اول این است که هر چیز متغیری، متأثر و منفعل گردد و قوتش متناهی باشد و هر چیز که چنین باشد ناچار روزی نابود و فانی شود.

سپس ملاصدرا می‌گوید: امام ع فرمود: «از نابودی در امان نباشد»، و نفرمود قطعاً نابود شود؛ برای اینکه ممکن است همیشه از مبادی عالیه، به چیز متغیر کمک رسد و آن را باقی نگه دارد و این هم نسبت به خدا مجال است. اما راجع به آنچه امام ع در آخر حدیث فرمود که «چون بی نیاز است، اندازه و چگونگی، درباره اش مجال است» ملاصدرا دلیلی آورده است که در نظر ابتدایی ما مربوط به بیان امام ع نیست و خود دلیلی جداگانه است و دلیلی که می‌توان برایش اقامه نمود این است که وجود غیر محدود، کامل است و احتیاجی ندارد و هر موجودی که به چیزی احتیاج دارد، معنی آن احتیاج نقصی است در حد ذات یا صفات او، که او را در آنجا محدود کرده و به او کیفیتی آن گونه داده است که آن احتیاج باید رفع شود تا غیر متناهی گردد (اگرچه وقوع این فرض مجال است) و هر چیز غیر متناهی، حد و کیفیت ندارد. (همان: ۱۹۸)

۳. استدلال بر مجال بودن فرض جسم و صورت برای خداوند

روایت اول: ابن أبي حمزه می‌گوید: به امام صادق ع عرض کرد: از هشام بن حکم شنیدم از شما روایت می‌کند که خداوند، جسمی توپُر و نورانی است؛ شناختنش ضروری است و به هر کس از مخلوقاتش که بخواهد منت می‌گذارد. حضرت فرمود: منزه است کسی که جز او نداند چگونه است؛ چیزی مانندش نیست و اوست شنوا و بینا؛ «لَيْسَ كَمِيلٌ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری / ۱۱) محدود

نگردد، به حس درنیاید، سوده نشود و چشمها او را درک نکنند؛ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (انعام / ۱۰۳) و حواس، درکش نکنند و چیزی بر او احاطه نکند. (همان: ۱۴۰، ش ۱)

روایت دوم: در روایتی دیگر، یونس بن طبیان می‌گوید: خدمت امام صادق ع رسیدم و عرض کردم؛ همانا هشام بن حکم، سخنی بزرگ گوید که من چند جمله‌اش را به اختصار برای شما می‌گوییم؛ او گمان دارد که خدا جسم است؛ زیرا که چیزها دو قسمند: جسم و عمل جسم، و درست نیست که صانع چیزها، عمل و کار باشد ولی رواست که فاعل باشد. حضرت فرمود: وای بر او، مگر نمی‌داند که جسم، محدود و متناهی است و صورت هم، محدود و متناهی است. وقتی جسمی محدودیت پیدا کرد، احتمال زیاده و نقصان در آن وجود دارد؛ و هر زمانی که زیاده و نقصان پیدا کرد مخلوق خواهد بود.

عرض کردم پس من چه عقیده‌ای داشته باشم؟ فرمود: [خداؤند] نه جسم است و نه صورت؛ اوست که اجسام را اجسام کند و صورت‌ها را صورت. جزء ندارد؛ نهایت ندارد؛ افزایش و کاهش نیابد. اگر حقیقت چنان باشد که آنها گویند، میان خالق و مخلوق، آفریننده و آفریده، فرقی نباشد؛ ولی اوست پدیدآورنده. میان خداوند و کسی که جسمش ساخته و صورتش ماده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست (اشاره به آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ») و او به چیزی نماند. (همان: ۱۴۲ - ۱۴۱، ش ۶) در پاره‌ای روایات نیز آمده است که امام ع در تفسیر آیه قرآن، وجود «وجه» را برای خداوند متعال نفی می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

روایت سوم: نیز از صفوان بن جمال از امام صادق ع درباره این سخن خداوند «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص / ۸۸) نقل شده است که فرمود: هر که از راه اطاعت محمد صلی الله علیه و آله و آله و آله با انجام آنچه مأمور شده است به سوی خدا رود، وجهی است که نابود نگردد؛ چنان که فرمود: «مَنْ يُطِعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». (نساء / ۸۰؛ ر.ک: حویزی، ۱۴۱۵ / ۴ - ۱۴۶) (۱۳۳)

در روایت اخیر، امام صادق ع با بیان توضیحاتی، وجود «وجه» برای خداوند را نفی می‌کند و منظور از آن را اطاعت خدا و رسولش معنا می‌کند. چراکه تصور صورت برای خداوند باعث می‌شود که خودبه‌خود خداوند را نیز مخلوق و آفریده بدانیم. امام ع در روایت قبل اشاره فرموده است که صورت، محدود و متناهی است و وقتی جسمی محدود شد احتمال زیادی و کاهش در آن وجود دارد و این از خصوصیات مخلوق است.

۴. استدلال بر عدم رؤیت خداوند

روایت اول: عبدالله بن سنان می‌گوید: امام صادق ع در مورد آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (انعام / ۱۰۳) فرمود: احاطه وهم است، مگر نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ» (انعام / ۱۰۴)

و نیز: «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِئْفَسِهِ» (انعام / ۱۰۴) که مقصود بینایی به چشم نیست، سپس می‌فرماید: «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (انعام / ۱۰۴) که مقصود کوری چشم نیست، بلکه مقصود احاطه وهم است، چنان که می‌گویند: «فلان بصیر بالشعر؛ فلانی به شعر بیناست» و «فلان بصیر بالفقه؛ فلانی به فقه بیناست» و «فلان بصیر بالدراهم؛ فلانی به سکه بیناست» و «فلان بصیر بالثیاب؛ فلانی به لباس بیناست».

خداآند بزرگ‌تر از آن است که به چشم دیده شود. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۳۲ - ۱۳۳ ، ش ۹)

روایت دوم: در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: داشتمندی یهودی خدمت

امیرمؤمنان علیه السلام رسید و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! پروردگارت را هنگام پرستش دیده‌ای! فرمود: وای بر تو،

من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام بپرسنم. گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو؛ دیدگان

هنگام نظر افکندن او را درک نکنند ولی دل‌ها با حقایق ایمان، او را دیده‌اند. (همان: ۱۳۱ ، ش ۶)

همان‌گونه که ملاحظه شد، امام صادق علیه السلام با استفاده از استدلال‌های عقلی، رؤیت خداوند را با

چشم سر، نفی می‌کند و مقصود از رؤیت در آیه «لَا تُنْذِرِكُهُ الْأَبْصَارُ» را احاطه در وهم می‌داند، یعنی

مقصود آیه این است که خدا در خاطره‌ها نمی‌گیرد و چشم‌دل به او دست پیدا نمی‌کند و چون دیدن

خدا با چشم محل است و هیچ‌کس خیال آن را نمی‌کند، آیه آن را نفی نکرده است تا از قبیل توضیح

واضح باشد بلکه مراد آیه، احاطه وهم است به خدا و جستجو کردن ذات او در خاطر انسان، که چون

توهم این معنا ممکن است، خداوند آن را نفی کرده است. بنابراین خداوند با چشم سر، قابل رؤیت

نیست؛ چراکه اگر قابل رؤیت با چشم باشد باید خصوصیات جسم را داشته باشد، و چون جسم محدود

است و مخلوق، در این صورت خدا نیز مانند مخلوق خود می‌شود و این محل است. (جهت آگاهی

بیشتر از بحث عدم رؤیت خداوند متعال ر. ک به: همان: ۱۳۴ - ۱۲۷)

۵. استدلال بر نفی نجواتی خداوند با بندگان

ابن‌آذینه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که درباره این سخن خداوند متعال «مَا يَكُونُ مِنْ ظَجَوْيِ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا حَسْنَةٌ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» (مجادله / ۷) فرمود: او یکتا، و ذاتش یگانه، و از خلقش

جداست؛ و خود را این‌گونه توصیف کرده است: «يَسَّرَ كَمِيلٌ شَيْءًا»؛ (شوری / ۱۱) او به همه‌چیز

احاطه دارد به طور زیرنظرداشتن و فراگرفتن و توانایی؛ به اندازه ذره‌ای نه سبک‌تر و نه سنگین‌تر از

آن؛ نه در آسمان و نه در زمین، چیزی از علم او پنهان نیست؛ از نظر احاطه و علم، نه از نظر ذات و

حقیقت؛ زیرا اماکن به چهار حد (راست، چپ، جلو و عقب) محدود و مشتمل است؛ اگر از نظر ذات و

حقیقت باشد، لازم می‌آید که دربر گیرد. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۲ ، ش ۵)

از آیه یادشده که می‌فرماید: «هر چند نفری که با هم نجوا کنند خدا با آنهاست»، ممکن است کسی گمان کند خداوند هم مانند یکی از آنها در کنار آنها نشسته است؛ بنابراین امام علیه السلام برای بیان حقیقت، با استدلال‌های عقلی، وحدت و علم خدای متعال را توضیح و تبیین می‌فرماید که اولاً یکتابی خداوند، مانند یکتابی مخلوق نیست به گونه‌ای که بگوییم یک انسان، یک قطره، یک ذره، یک روح و یک عقل؛ زیرا همه اینها و هر مخلوق دیگری بدون استثنا مرکب از ماهیت و وجود است و خداوند متعال صرف وجود و کاملی است که هیچ‌گونه رازگویی کنند، او با هر دو گروه هست. مثال: اگر همزمان ۳ نفر در مشرق و پنج نفر در غرب رازگویی کنند، او با هر دو گروه هست. خداوند، یکتا وجودی است که بر سراسر جهان و اجزایش احاطه دارد؛ یعنی تمام آفریده‌هایش را زیر نظر دارد، به همه‌چیز آگاه است، چه رازگویی بندگانش باشد و چه غیر آن و بر همه قدرت دارد. احاطه او بر سراسر گیتی به گونه‌ای نیست که ذات وی مانند فلکی بزرگ‌تر و از همه جهان باشد و جهان را دربر گرفته باشد. (همان، شرح حدیث یاد شده)

۶. استدلال بر عدم عرش مادی برای خداوند

روایت اول: ابن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال «الرَّحْمَانُ عَلَيَ الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / ۵) پرسیدند. فرمود: او در همه‌چیز استوی دارد؛ چیزی به او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست؛ هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی به او نزدیک نیست؛ او نسبت به همه‌چیز برابر است. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۳، ش ۸؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۶۸، ش ۱۶)

در روایت دیگری آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره این قول خداوند متعال «الرَّحْمَانُ عَلَيَ الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / ۵) سؤال شد. حضرت فرمود: او بر همه چیز مسلط است؛ چیزی به او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۳، ش ۶؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۶۸، ش ۱۵) در روایت دیگری که از آیه ۵ سوره طه از امام صادق علیه السلام پرسش شد، ایشان فرمودند: خداوند نسبت به همه چیز برابر است؛ چیزی به او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۳، ش ۷)

امام صادق علیه السلام با بیاناتی که در ذیل آیه شریفه دارد، وجود عرش و کرسی مادی را برای خداوند نفی می‌کند و می‌فرماید: منظور از «استوای بر عرش خداوند» احاطه وی بر همه‌چیز است؛ چراکه تصور اینکه خداوند در مکان معینی قرار گیرد و بعضی چیزها به او نزدیک و برخی از او دور می‌شود، از خصوصیات مخلوق است و این از خداوند بهدور است.

روایت دوم: در جای دیگر نیز امام صادق علیه السلام اعتقاد به اینکه خداوند بر روی چیزی مانند کرسی قرار

دارد را کفر می‌داند. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر کس معتقد شود که خدا از چیزی است یا در چیزی است یا بر روی چیزی است کافر است. عرض کردم: برایم توضیح دهید، فرمود: مقصودم این است که چیزی او را فرا گیرد یا او را نگهدارد و یا چیزی بر او پیشی گیرد.

روایت سوم: در روایت دیگری آمده است: هر کسی گمان کند خدا از چیزی است، او را پدیده پنداشته؛ و هر کس گمان کند در چیزی است، او را در حصار قرار داده؛ و هر که گمان کند بر چیزی است، او را قابل حمل قرار داده است. (همان: ۱۷۴ – ۱۷۳، ش ۹؛ حویزی، ۱۴۱۵ / ۳، ۳۶۹، ش ۱۹ و ۲۰)

کلمه «استوی» که در آیه شریفه آمده است از ماده «سوی» مشتق شده و به معنای برابری، اعتدال و یک نسبت داشتن است و مساوات، تساوی و تسویه هم از همین ماده مشتق شده است؛ و تعدیه آن با حرف «علی» در آیه، متضمن معنای غلبه، استیلا و تسلط می‌باشد. به همین جهت بسیاری از مفسرین، آیه را به معنای غلبه و استیلا گرفته‌اند و گفته‌اند چون کلمه «عرش» به معنای احاطه علمی و ایجادی خدا به تمام جهان آفرینش است؛ بنابراین، استیلا خداوند بر عرش به معنای تسلط بر سراسر گیتی است. ولی امام صادق علیه السلام در روایات یادشده «استوی» را به معنای اصلی آن که برابری و اعتدال است تفسیر کرده است؛ یعنی علم و قدرت خداوند نسبت به همه چیز جهان برابر است؛ یا مهر و لطف او نسبت به همه یکسان است؛ و این معنی با کلمه «رحمان» مناسب‌تر است و این دو تفسیر با یکدیگر متفاوت ندارد. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۴)

روایت چهارم: در برخی روایات نیز منظور از «عرش» همان احاطه و استیلا بر همه چیز معنا شده است. فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال «وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره / ۲۵۵) پرسش کردم، فرمود: ای فضیل، همه چیز در کرسی است؛ آسمان‌ها و زمین و همه چیز در کرسی است. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۹، ش ۳)

روایت پنجم: در روایتی دیگر، زرارة بن أعين می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این قول خداوند عزوچل «وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره / ۲۵۵) پرسیدم که آیا آسمان‌ها و زمین، کرسی را دربر می‌گیرد یا کرسی آسمان‌ها و زمین را دربر دارد؟ فرمود: بلکه کرسی، آسمان‌ها و زمین و عرش را دربر دارد (پس کرسی مرفوع است و فاعل وسیع) و کرسی همه چیز را دربر دارد. (کلینی، بی‌تا: ۱ / ۱۷۹، ش ۴)

روایت ششم: در کتاب توحید از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی نقل شده است که در آن آمده است فردی درباره این سخن خداوند «الرَّحْمَانُ عَلَيِ الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / ۵) از آن حضرت سؤال کرد؛ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند این گونه خودش را توصیف کرده و این چنین است که خداوند استیلا

بر عرش دارد، از آفریده‌هایش جداست، بدون اینکه عرش او را حمل کند؛ و عرش دربر دارنده او نیست، و جدای از او نمی‌باشد؛ بنابراین می‌گوییم: او حمل‌کننده عرش و نگهدارنده آن است، و به همین جهت است که در مورد این سخن خداوند «وَسَعَ كُرْبِيْهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» می‌گوییم؛ پس ثابت می‌دانیم از عرش و کرسی، آنچه را که [خداوند] ثابت می‌داند، و اینکه عرش و کرسی دربر دارنده باشد، و اینکه خداوند عزوجل نیازمند مکان یا چیزی از آفریده‌هایش باشد را نفی می‌کنیم؛ بلکه این آفریده‌ها هستند که به خداوند نیازمنداند. (حویزی، ۱۴۱۵ / ۳ / ۳۶۸)

روایت هفتم: امام ع این باور را که خداوند پس از خلقت آسمان‌ها و زمین بر عرش تکیه می‌زند و به استراحت می‌پردازد را رد می‌کند و آن را از گفته‌های یهودیان می‌داند. حمّاد بن عثمان می‌گوید: امام صادق ع دو زانو (به صورت تورک) نشسته بود به‌گونه‌ای که پای راستش بر روی پای چپش قرار گرفته بود؛ مردی به آن حضرت گفت: فدایت شوم، این‌گونه نشستن مکروه است. فرمود: نه این‌گونه نیست؛ بلکه این مطلبی است که یهود آن را گفته، زمانی که خداوند از خلقت آسمان و زمین فارغ شد و بر عرش تکیه زد به این‌گونه (تورک) نشست تا استراحت کند؛ بنابراین خداوند عزوجل آیه «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِيَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ» (بقره / ۲۵۵) را نازل کرد و امام ع به همان صورت که در حال تورک بود، باقی ماند. (حویزی، ۱۴۱۵ / ۳ / ۲۵۷، ش ۱۰۲۵)

مالحظه شد که امام صادق ع در این دو روایت، منظور از عرش را احاطه و استیلای مطلق بر همه‌چیز می‌داند. نیز در برخی روایات آمده است که «عرش» به معنای علم است؛ آنجا که امام صادق ع می‌فرماید: حاملین عرش، هشت نفرند: چهار نفر از ما و چهار نفر از آنها که خدا خواهد. (حویزی، ۱۴۱۵ / ۵ / ۴۰۶) برخی مفسران، «کرسی» را به معنای «علم»، «عرش» و ... تأویل کرده‌اند؛^۱ همچنان که «عرش» را به معنای «استیلا» و «لطف و تدبیر» — بدون صفات اجسام — دانسته‌اند. (ر. ک: طوسی، ۱۴۰۹ / ۷ / ۱۶۰ - ۱۵۹؛ جصاص، ۱۴۱۵ / ۳ / ۲۸۷؛ قرطبي،

(۲۲۰ / ۷ : ۱۴۰۵)

۷. استدلال بر صفات خداوند

در کتاب توحید، حدیثی طولانی درباره «عرش» از امام صادق ع نقل شده است که فرمود: برای

۱. قرطبي، «کرسی» را به معنای «قدرت خداوند» درنظر گرفته است. (ر. ک به: قرطبي، ۱۴۰۵ / ۳ / ۲۷۷) شیخ طوسی نیز به معنای «علم»، «عرش»، «سربر زیر عرش» و «اصل ملک خداوند» گرفته و هر چهار معنا را محتمل دانسته است. (ر. ک به: طوسی، ۱۴۰۹ / ۲ : ۳۰۹)

عرش، صفات زیاد و گوناگونی در قرآن هست که در هر سببی، صفتی جداگانه برایش وضع شده است پس بهجهت اختلاف صفات عرش است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (زخرف / ۸۲) برای اینکه گروهی شرک ورزیدند، خداوند تبارک و تعالی فرمود: پروردگار عرش، پروردگار یگانگی است، همچنان که توصیف می‌کنند. و گروهی خدا را به داشتن دو دست، توصیف کردند و گفتند: «يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ» (مائده / ۶۴) و گروهی خدا را به داشتن دو پا توصیف کردند و گفتند: خداوند پايش را بر روی صخره بيت المقدس قرار داد؛ پس از آنجا بود که به آسمان بالا رفت؛ و گروهی خداوند را به داشتن انگشتان توصیف کردند و گفتند: محمد [صلوات الله علیه و آله و سلم] گفته است: من خنکی انگشتان خداوند را بر قلبم احساس کردم؛ بنابراین، برای این گونه صفاتی بود که خداوند فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ». (زخرف / ۸۲) می‌گوید: چهبا برترین مثال‌هایی که با آنها برای خداوند مثال زده شده‌اند؛ و برترین صفات، برای خداوندی است که چیزی به او شبیه نیست و به وصف درنمی‌آید و در خیال نمی‌گنجد؛ پس برترین مثال‌ها، برای همین است.^۱ (حویزی، ۱۴۱۵: ۴۶۱۷ ش ۹۷)

نتیجه

از آنچه بیان شد، به خوبی آشکار می‌شود که امام صادق علیه السلام جایگاهی ویژه برای عقل قائل بوده و در تبیین و تفسیر آیات الهی، همان‌گونه که از آیات قرآن و سنت پدران بزرگوارش علیهم السلام استفاده نموده؛ از استدلال‌های عقلی نیز بهره برده است. مفسران از این روش، با عنوان «روش تفسیر عقلی» یاد می‌کنند.

روش تفسیر عقلی، ریشه در قرآن کریم، سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و امامان پیش از حضرت صادق علیه السلام دارد. برخی از دانشمندان، از ویژگی‌های تفسیر در دوره تابعان را آغاز روش عقلی در تفسیر قرآن بر می‌شمرند. این روش در دو قرن اخیر، رشد و شکوفایی بیشتری نسبت به قرون گذشته کرده است. با توجه به آنچه در این پژوهش بیان شد، می‌توان «روش تفسیر عقلی» را این گونه تعریف کرد: روش تفسیر عقلی، به روشنی گفته می‌شود که با استفاده از عقل برهانی و قرایین عقلی - به عنوان یک منبع، و نه صرفاً در نقش «مصباح» و «ابزار» - برای کشف احکام شرعی، معارف و حقایق آیات قرآن به کار می‌رود.

۱. از امام صادق علیه السلام، پرسش‌های بسیاری درباره مسائلی چون وجود، یگانگی، اسماء و صفات خداوند شده است که ایشان نیز بعضاً به آیاتی از قرآن استدلال و استشهاد کرده‌اند. (ر.ک به: قاضی زاهدی، ۱۴۱۴: ۵۴-۱۹)

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۲۲ق، معجم مقایيس اللّغه، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- ابن منظور، ۱۴۰۵ق، لسان العرب، بی‌جا، نشر أدب الحوزة.
- ابن میمون، ابوبکر، ۱۴۰۷ق، شرح الإرشاد، تحقيق احمد حجازی و احمد السقا، مصر، مکتبة الأنجلو المصرية.
- ابوطبره، هدی جاسم محمد، ۱۴۱۴ق، المنہج الأثری فی تفسیر القرآن الکریم، قم، مکتب الأعلام الإسلامی، چ سوم.
- ایازی، سید محمدعلی، ۱۴۱۴ق، المنسّرون؛ حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ———، ۱۳۸۶، تفسیر قرآن مجید (برگرفته از آثار امام خمینی)، با نظرارت آیت الله محمد‌هادی معرفت، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (نشر عروج)، چ دوم.
- ایحیی، قاضی عضدالدین، ۱۳۲۷ق، شرح المواقف، شارح السيد الشریف علی بن محمد جرجانی، بی‌جا، بی‌نا.
- بابایی، علی اکبر، جلد اول: ۱۳۸۱، جلد دوم: ۱۳۸۶، مکاتب تفسیری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران، سمت.
- تونجی، محمد، ۱۳۷۷، فرهنگ فارسی - عربی، تهران، هیرمند، چ دوم.
- الجزری، نوران، ۱۹۹۲م، قراءة فی علم الكلام الغائیة عند الأشاعرة، مصر، مطبع الهيئة المصرية العامة لكتاب.
- جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی، ۱۴۱۵ق، أحكام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، تستنیم (تفسیر قرآن کریم)، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم، إسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حمداد، ۱۴۰۷ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقيق احمد بن عبد الغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملائین، چ چهارم.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۸ق، الفصول المهمة فی أصول الأئمة، تحقيق محمد بن محمد حسین القائیی، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا ع.

- حکیم، سید محمد تقی، ۱۹۷۹ م، *الأصول العامة للفقه المقارن*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ج دوم.
- الحوالی، سفر، بی تا، *منهج الأشاعرة في العقيدة*، مکة، دار الدراسات العلمیه.
- حویزی عروسی، عبد علی بن جمعة، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر نور الثقلین*، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ج چهارم.
- خوبی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۸ ق، *البيان في تفسير القرآن*، قم، دار الثقلین، ج سوم.
- ذهبی، محمدحسین، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م، *التفسیر والمفسرون*، قاهره، مکتبة وہبة، ج چهارم.
- راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، *المفردات في غريب القرآن*، بی جا، دفتر نشر الكتاب.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۵، *روشن تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ج دوم.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۸۵، منطق تفسیر قرآن (۲) (روشن‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن)، قم، جامعه المصطفی العالمیة، ج دوم.
- _____، ۱۳۸۷، منطق تفسیر قرآن (۱) (مبانی و قواعد تفسیر قرآن)، قم، جامعه المصطفی العالمیة.
- رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۵، *ابن تیمیه: مؤسس افکار وهابیت*، قم، مسجد مقدس جمکران.
- زاغونی، ابوالحسن علی بن عیید الله، ۱۴۲۲ ق، *الايضاح في اصول الدين*، دراسة و تحقيق عصام السید محمود، بی جا، مرکز الملک فیصل للبحوث والدراسات الاسلامیة.
- زبیدی، محمد مرتضی، بی تا، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، المکتبة الحیاة.
- زركشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، ۱۳۷۶ ق، *البرهان في علوم القرآن*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دار احیاء الكتب العربية.
- سجادی، سید جعفر، ۱۳۶۱، *روشن‌های تفسیر قرآن*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۳۷۶، *الإتقان في علوم القرآن*، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران، امیرکبیر، ج دوم.
- شاکر، محمد کاظم، ۱۳۸۱، *مبانی و روشهای تفسیری*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- شریفی، معصومه، ۱۳۹۰، «روش‌های تفسیری امام صادق»، پایان‌نامه مقطع دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، قم، دانشکده اصول‌الدین.
- صدقی، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ۱۳۸۷ ق، *التوحید*، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- الصغیر، محمد حسین علی، ۱۴۱۳ ق، *دراسات قرآنیه*، قم، مکتب الأعلام الإسلامی، ج دوم.

- طاهری، حبیب‌الله، ۱۳۸۱، درس‌هایی از علم کلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۲۶ ق، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، تهران، اسوه.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، بی‌جا، مکتب الأعلام الإسلامی.
- عبدالحمید، محسن، ۱۹۸۹ م، تطور تفسیر القرآن (قراءة جديدة)، بغداد، بیت الحکمة.
- _____، ۱۹۸۰ م، دراسات فی اصول تفسیر القرآن، بغداد، جامعة البغداد.
- _____، ۱۹۹۱ م، علوم القرآن و التفسیر، بغداد، دار الحکمة.
- عثیمین، محمد بن صالح، ۱۴۰۴ ق، رسائل فی العقیدة (رساله سوم -فتح رب البریة بتلخیص الحمویة، اثر ابن تیمیه)، ریاض، مکتبة المعارف، چ دوم.
- _____، بی‌تا، شرح لمعة الاعتقاد الهدایی إلى سبیل الرشاد، مصر، دارالبصیرة.
- عزیزة الکیالی، محمد عادل، ۱۴۲۲ ق، عقیدة السلف الصالح (اهل السنّة و الجماعة) فی آیات و أحادیث الصفات كما روواها الثقات، دمشق، دارالبشایر.
- العک، خالد عبدالرحمن، ۱۴۱۴ ق، اصول التفسیر و قواعده، بیروت، دارالنفائس، چ سوم.
- علوی‌مهر، حسین، ۱۳۸۱، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، قم، اسوه.
- عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۶، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فراهیدی، أبو عبد الرحمن خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرّانی، قم، دارالهجرة، چ دوم.
- فهد رومی، ۱۴۱۹ ق، بحوث فی اصول التفسیر و منهججه، ریاض، مکتبة التوبہ، چ چهارم.
- فیروزآبادی، مجdal الدین محمد بن یعقوب، ۱۴۲۴ ق، القاموس المحيط، إعداد و تقديم محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار إحياء التراث العربي، چ دوم.
- فیض کاشانی، محمدحسن، ۱۴۱۶ ق، التفسیر الصافی، تحقیق شیخ حسین اعلمی، تهران، مکتبة الصدر، چ دوم.
- فیومی، ابوالعباس احمد بن محمد بن علی، ۱۴۲۰ ق، المصباح المنیر، بیروت، المکتبة العصریة، چ سوم.
- قاضی زاهدی، احمد، ۱۴۱۴ ق، گنجینه نور (پرسشن‌های مردم و پاسخ‌های امام صادق علیه السلام)، قم، مکتبة بصیرتی.

- قرطبي، أبوعبد الله محمد بن احمد انصاري، ۱۴۰۵ق، *الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)*، بيروت، موسسه التاريخ العربي.
- كليني، محمد بن يعقوب، بي تا، *أصول كافى*، ترجمه و شرح سيد جواد مصطفوى، تهران، انتشارات علميه اسلاميه.
- كنتوش العذري، صلاح بن فتياني، ۱۴۲۷ق / ۲۰۰۶م، *أخطاء الأصوليين فى العقيدة*، صنعاء، دار الآثار.
- كوراني، علي، ۱۳۷۹، *جسم انگاری خدا از نگاه شیعه و سنّی*، ترجمه سید محمود عظیمی، بازنویسى سید محمد صفوی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
- مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بيروت، مؤسسة الوفاء، ج دوم.
- مصطفوى، حسن، ۱۴۱۶ق، *التحقيق فى كلمات القرآن الكريم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۱، *أصول الفقه، تعليق و تحقيق على شيروانى*، قم، دارالعلم، ج دوم.
- معرفت، محمد هادى، ۱۳۸۵، *تفسير و مفسران*، قم، مؤسسه فرهنگی تمھید، ج سوم (با تجدید نظر).
- _____، ۱۳۸۶، *التفسير والمفسرون فى ثوبه القشيب*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوى، ج سوم.
- _____، ۱۳۸۳، *التفسير الأخرى الجامع*، قم، ذوى القربي.
- مکدرموت، مارتین، ۱۳۷۲، *اندیشه های کلامی شیخ مفید*، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مؤدب، سید رضا، ۱۳۸۶، *روش های تفسیر قرآن*، قم، دانشگاه قم، ج سوم.
- ميلاني، سيد على، ۱۴۱۹ق، *دراسات فى منهج السنة لمعرفة ابن تيمية (مدخل شرح منهاج الكرامة)*، قم، نشر مؤلف.
- هادوي تهراني، مهدى، ۱۳۷۷، *مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم*، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد.

ب) مقاله‌ها

- یوسفیان، حسن و احمد حسین شریفی، ۱۳۸۰، «خردگرایی دینی، نگاهی نوبه دیدگاه معتزله»، *معرفت*، شماره ۱۲، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.